

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

داکتر محمد قراگوزلو

۱۸ اکتوبر ۲۰۲۲



داکتر محمد قراگوزلو

۴. شکوه خیزش جویندگان شادی

تأملی در مفهوم "سبک زندگی"

درآمد یک! (دانش آموزان سیاسی) برای کسانی چون من - که با توجه به شرایط فعلی کشور آخرین دهه زندگی رنجبار خود را سپری می‌کنند - وقایع اتفاقیه جنبشی که من آن را "خیزش جویندگان شادی" نام نهاده‌ام از ابعاد مختلفی قابل تأمل است. من چنان که در چند مصاحبه و مقاله گفته و نوشته‌ام در نوجوانی و میانه دوران دبیرستان به طرزی کاملاً اتفاقی وارد میدان پیچیده سیاست شدم. در جوانی کاملاً اتفاقی و ناشیانه در برابر در ورودی مسجد جلیلی خیابان ایرانشهر تهران به دام ساواک افتادم در حالی که قصد داشتم به هر نحو ممکن از کشور خارج شوم و از طریق عراق به سوریه و از آنجا به فلسطین اشغالی بروم. دستکم یک سال و اندی پیش از سقوط شاه باز هم کاملاً اتفاقی به سلاحی درب و داغون (یک رولور) دست یافته بودم و با شروع خیزش سراسری ضد سلطنتی امیدها در سر داشتم که خب خیلی زود به ناامیدی مطلق بدل شد. در دوران ما مطلقاً پدیده‌ای به نام دانش آموز سیاسی - با هر تعبیری - نداشتیم. در نتیجه چیزی به نام زندانی سیاسی دانش آموزی هم نداشتیم. چنین حکایتی تا همین اواخر شهریور ماه جاری نیز صادق بود تا این که.... بله تا این که "جویندگان شادی" به نحو شگفت انگیزی به پدران و مادران کارگر و زحمتکش خود پیوستند. جنبش دانشجویی - به ویژه از مه ۱۹۶۸ پاریس - در همه جای دنیا جریانی رایج است. اما حداقل نگارنده که کشورهای مختلفی را از نزدیک دیده و با تاریخ جنبش‌ها تا حدودی آشنا است تا کنون به اعتراض‌های سراسری دانش آموزان و به ویژه دانش آموزان دختر برنخورده است و از این عجیب‌تر نویسنده تا کنون با پدیده حیرت انگیزی در قالب ورود پولیس سرکوب به مدارس و دستگیری دانش آموزان - به دلیل شعارها و اعتراض‌های اجتماعی - مواجه نشده است. از کم و کیف به خاک افتادن دانش آموزان کشورم بی خبرم اما می‌دانم - و اعتراف مقام‌های حکومتی نیز آن را تأیید کرده است - که جمع نادانسته‌ای از نوجوانان دبیرستانی و ای بسا دبستانی از سوی پولیس مورد ضرب و

شتم قرار گرفته و دستگیر و زندانی شده‌اند. شگفت‌انگیز است! به طور قطع دوست‌قربانان با گرفتن زهر چشم این نوجوانان را رها خواهند کرد. این رهائی از بند منحصر به نوجوانان دانش‌آموز نیست. بسیاری از دستگیر شدگان اعتراض‌های خیابانی نیز لاجرم "آزاد" خواهند شد تا جا برای حبس دیگران باز شود. این امر روندی پیچیده نیست اما مسأله اساسی این است که جویندگان شادی سرزمین ما دیگر هم سن و سال‌های رضا شهابی و داود رضوی و حسن سعیدی و کیوان مهتدی و کمی سالخوردترها نیستند. همه طیف‌های اجتماعی از دانش‌آموز و دانشجو گرفته تا کارگر صنعتی و خدماتی (معلم‌ان و پرستاران) علاوه بر دستمزد مناسب به طور جدی خواهان شادی و آزادی و زندگی مرفه هستند. فقر و فلاکت و حاشیه‌نشینی و بی‌خانمانی و حسرت داشتن دو اتاق و فرار از مصیبت اجاره‌نشینی و اندوه نوحه و غیاب موسیقی و رقص بس است دیگر. طریق تحقق آرزوهای کوچک روشن و ساده است. خلاف مطالبه "ریاست محترم قوه قضائیه" نیازی به "گفتگو با معترضان" نیست. "کرسی‌های آزاد اندیشی و نظریه‌پردازی" را هم بگذارید برای آقایان حدادعادل و رحیم پور از غدی و کوچویان و سریع‌القلم و غنی‌نژاد و نیلی. کافی است از همان ۴ درصدی‌های معروف که به قول "سردار قالیباف رئیس محترم مجلس شورای اسلامی" همه چیز دارند خلع ید سیاسی و اقتصادی – به نفع و از سوی ۹۶ درصد اکثریت مطلق ندار جامعه – صورت گیرد. شک نکنید به این ترتیب هم تمام کش‌مکش‌ها فروکش خواهد کرد و هم به مانور "پورشه سواران" خیابان اندرزگو و اطراف خاتمه داده خواهد شد!

درآمد دو! قصد داشتم متعاقب انتشار مقاله "خیزش یا انقلاب؟ باری اما بعد...." فعلا سکوت کنم مگر دوستان و رفقای دیگر وارد میدان شوند و بخشی از مسئولیت تبیین و تفسیر و البته چه باید کرده‌های خیزش جاری را به عهده بگیرند. به دو سه نفر از دوستان عزیز که دستی بر آتش و قلم دارند نیز پیشنهاد دادم که نگفتند "نه" اما نتیجه تا کنون همان نه بوده است. به هر حال در شرایط عادی تحلیل وقایع اتفاقیه و در شرایط بحرانی صدور بیانیه‌های کلی و امضاهای گروهی راحت‌ترین و بی‌دردسرت‌ترین واکنش ممکن است. گو این که شرایط خاص و برخی تهدیدها و تحدیدهای احتمالی چه بسا ورود به ارزیابی جنبش را برای بعضی از رفقاء مشکل ساخته است. می‌دانم. در این مثل که "صلاح مملکت خویش خسروان دانند" حکمتی نهفته است لابد. در مورد نوشته ذیل نیز – که تلفیقی است از یک بحث نظری فشرده با مبحثی سیاسی – این توضیح لازم است که اگر سر و صداها و گوشخراش جامعه‌شناسان راست و لیبرال و سوسیال‌دموکرات در مورد هدف جنبش جاری با تأکید بر پدیده "سبک زندگی" تا این حد شگفت‌ناک از سوی رسانه اصلی فضای سیاسی کشور و خیزش جاری را مسموم نمی‌کرد ترجیح نویسنده بسندگی به همان سه مطلب بود. به این ترتیب پس از انتشار مقاله‌های "غم قوی قربانی و شادی غرض سمندر" و "بحران یا نتیجه بحران؟" و "خیزش یا انقلاب؟ باری اما بعد...." این نوشته چهارمین تحلیل از سلسله جستارهای این قلم در زمینه ارزیابی سیاسی "خیزش جویندگان شادی" است. من برای توصیف کلی و نامگذاری خیزش‌های دی-جدی-۹۶ و آبان-عقرب-۹۸ و شهریور-مهر-سنبله، میزان-۴۰۱ تکه‌هایی از شعر استاد یگانه و رفیق دردانه احمد شاملو جانم را وام گرفته‌ام. ممنون از این که می‌خوانید- و گاه نخوانده با واکنش به شیوه‌های مختلف از جمله کامنت‌های عصبی و انتساب من به محفل‌های سمی و نامربوط- نویسنده را در اعتلای این مباحث یاری می‌دهید. (فی‌المثل در مقاله پیشین من به اعتبار الحاق جمهوری اسلامی به پیمان‌شانگهای از ادغام سرمایه‌داری ایران در سرمایه‌داری بلوک شرق [روسیه و چین] به عنوان یک امکان یاد کرده‌ام که در صورت تحقق نیز حامل هیچ دستاوردی برای مردم کارگر و زحمتکش نخواهد بود و دوستی از من پرسیده است " آیا تو چین و روسیه را سوسیالیستی یا در حال گذار به سوسیالیسم می‌دانی؟ " عجیب است! آیا واقعا ترم روشن "سرمایه‌داری بلوک شرق" مفهوم سوسیالیسم را تداعی می‌کند؟ و یا مثلاً تعلق حقوقی و سرزمینی تایوان به چین و عدم حمله نظامی چین به هیچ کشوری – چنان که به نقل از راجر واترز تأکید کرده‌ام – یعنی سوسیالیستی بودن

چین؟ انگار نه انگار که من بارها و بارها نوشته‌ام که راه حل خروج از بحران کنونی سیاسی است و از خلع ید بورژوازی حاکم دفاع کرده‌ام! به هر حال شرمنده از رفقای که این مباحث را به شکلی جدی و سیاسی و بی غرض می‌خوانند و ایمیل و کامنت راهگشا و روشنگر و انتقادی و سایر "فیدبک"هایشان بی پاسخ می‌ماند.

سبک زندگی

از منظر ارزیابی تحولات اجتماعی معطوف به تاریخ در کنار اهمیت تحلیل چپستی ماهیت طبقاتی و مطالبات سیاسی اقتصادی میان دایره‌های به هم متصل دو "خیزش مردم بی لبخند" (دی- جدی- ۱۳۹۶ و آبان-عقرب- ۱۳۹۸) نمی‌توان هیچ فاصله زمانی را پیدا کرد که مؤید عقب نشینی یا شکست این جنبش‌ها با "خیزش جویندگان شادی" باشد. هر چند این "فصل دیگری است" که روزها و هفته‌هایش به خودش مانسته است اما حتا خیزش‌های کوتاه و مقطعی و در عین حال خونین خوزستان (از اعتراض به بی آبی تا فروپاشی متروپل) و اصفهان (خشکی زاینده رود) و اعتصاب گسترده کارگران پروژه نفت و پتروشیمی (برای افزایش دستمزد) و پیش از آن اعتصاب‌های طولانی مدت هفت تپه و فولاد (با ستراتیژی "نان/ کار/ آزادی- اداره شورائی) و تبدیل آن به پرچم همه جنبش‌های برابری طلب -از تهران تا کابل - همه و همه پنداری در یک زمان واحد و با یک هدف یگانه شکل بسته‌اند! با اینهمه کسانی تحت عنوان "جامعه شناس" و "تحلیلگر" و "استاد دانشگاه" با "فضیلتی بی نظیر و اظهار فضلی فصاحت بار" کوشیده‌اند اینگونه جار بزنند که دو خیزش دی و آبان برای نان بوده و موتور محرکه آن "طبقات پائین دست" جامعه بوده‌اند اما مثلاً در جریان اعتراض به سرنگونی هواپیمای اوکراینی "طبقات مرفه" وارد شده‌اند و البته اعتراض‌های جاری نیز "فراطبقاتی" است. این‌که "طبقات پائین دست" چه صیغه‌ای است و "فراطبقاتی" کدام مفهوم را تبیین می‌کند از دانش محدود نگارنده بیرون است. بالاخره این "استادان محترم" ادبیاتی دارند که فهم آن برای ما چندان آسان نیست. کما این که فی‌المثل به جای جنبش کارگری یا طبقه کارگر از ترم‌های "جامعه کارگری" یا "طبقات کارگری" یا "فروستان" بهره می‌برند که لابد فرهنگ لغت و ادبیات سیاسی ویژه‌ای دارد که در لابه‌لای آثار بزرگان لیبرالیسم از لاک تا بنتام و متأخران نئولیبرال - از هایک و پوپر تا فریدمن - قابل دسترس است. به هر حال این "استادان" - که در تمام رسانه‌های "پربیننده" رختخواب پهن کرده‌اند- با زرنگی تمام می‌کوشند با استفاده از ادبیات مارکسیستی - که طبقه را محور هر تحلیلی قرار می‌دهد - اینگونه بنمایند که جنبش اعتراضی حاضر ربطی به نیازهای متراکم اقتصادی کارگران و زحمتکشانش ندارد و خلاف دی و آبان برای نان و کار شکل نبسته است و صرفاً تغییر و تحول در سبک زندگی و فرهنگ اجتماعی را نمایندگی می‌کند. به زعم این دوستان محترم به خاطر لغو حجاب اجباری مطالبه ای است فراگیر که تمام طبقات اجتماعی را شامل می‌شود و در نتیجه ما با جنبشی "فراطبقاتی" و "همگانی" مواجه هستیم و هرگونه اختلاف نظر در تعمیق مطالبات و مباحثه در چپستی اهداف خیزش و نحوه رهبری و تاکتیک‌ها و... هم بماند برای بعد! این "بعد" یعنی این که مثلاً "ساندینیست‌ها بروند جلوی "شات‌گان" و ساچمه و گلوله میل کنند تا "کنترها"ی "شورای مدیریت گذار" افتخار دهند و با جمبوجت به این "مرز پر گهر" قدم رنجه فرمایند! بگذریم از این که جنبش فراطبقاتی را در کره مریخ و میان موجودات غیر زمینی نیز نمی‌توان یافت و بگذریم از این که هدفمندی خیزش جاری خلاف دستور کار قاضی شارع نوبل و دوستانش در کانون وکلا یعنی "کمپین یک میلیون امضا" از بیخ و بن حرکتی اصلاح طلبانه و معطوف به مرحمت قدرت و لطافت و التفات فتوای لطیف آیات عظام صانعی و بیات بود و اصول دیگری از جمله "حق حضانت" و "ارث" و "طلاق" را پی می‌گرفت. حقوقی که در جای خود قابل ملاحظه و پیگیری است و از نظر

نویسنده نیز حق طبیعی و بدیهی زنان است و چند واحد از صدها واحد "زن" را می‌پوشاند. اما اینک مرزهای این "حقوق و مزایا" صدها کیلومتر فراتر رفته است. کمی در این مسأله "سبک زندگی" خم شویم بد نیست!

اصطلاح "سبک زندگی" نه فقط در میان جامعه‌شناسان لیبرال و وبری بلکه حتا در جمع نومارکسیست‌ها و به ویژه پسامارکسیست‌های فرانکفورتی عبارتی آشنا و پر کاربرد است. کافی است سری به آثار بوردیو و باتلر و هابرماس و لئوتار و دریدا و لاکلائو و مورفه بزنید تا ببینید این حضرات چگونه برای گذر از "خطر" بلشویسم و گذار از مارکسیسم ارتدوکس مفاهیم اساسی مانند طبقه و مبارزه طبقاتی و تضاد طبقاتی را کنار می‌زنند و به جای آن "شکاف گفتمانی" و "سبک زندگی" می‌نشانند. برای عبور به فلکسودوکسیسم باید از پل‌هایی که "روانکاوی لکان" و "تبارشناسی فوکو" و "پراگماتیسم رورتی" و "واسازی دریدا" و "پدیدارشناسی هوسرل" و "رهیافت پساتحلیلی ویتگنشتاین" و "هژمونی گرامشی" و... ساخته و پرداخته‌اند گذشت. خلاف این "گفتمان سازی"های پسامارکسیستی، سوسیالیسم کارگری اما به تقدم تاریخی نیروی کار به عنوان منشاء ایجاد تمام ثروت های انسانی پایبند است و منبع ثروت جامعه را نیروی کار و ارزش ناشی از آن می‌داند. روابط تاریخی کار - سرمایه شرایط عینی و واقعی زندگی را می‌سازد. تضاد اصلی هر جامعه سرمایه‌داری تضاد کار - سرمایه است. در عصر ما هر نظریه آزادی‌بخش تنها بر پایه قبول بی چون و چرای نظریه ارزش کار مارکس قابل تدوین است. و به همین منوال هر مبارزه طبقاتی صرفاً با حمله به استثمار و تخریب بنای انباشت سرمایه از راست‌روی و گیج‌سری باز می‌ماند.

پسامارکسیست‌های مدافع مبارزه برای تغییر "سبک زندگی" تولید ثروت را ناشی از دانش و ذهنیت انسان می‌دانند. برای ایشان ذهن و ایجاد ثروت مستقل از شرایط عینی و واقعی است. به نظر این جماعت فراروایتی تضاد کار - سرمایه جای خود را به انواع تضادهای قومی و جنسی و فرهنگی و هویتی و میان‌بافتی و زیستی و غیره داده است. از آنجا که منبع ثروت، دانش بشری است در نتیجه نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی نیز چیزی جز یک سلسله اختلاف‌های فرهنگی و اعتراض بر سر سبک زندگی نیست. در چهارچوب حل تضادهای سرمایه‌داری بر مبنای سبک زندگی نظام اجتماعی تولید بورژوائی مبتنی بر تعارض میان مصرف بیشتر یا بهره‌مندی فزون‌تر است. جار زدن تبیین روان شناختی مصرف به جای مناسبات استثمارگرانه تولیدی همانا نقد جناح چپ بورژوازی نسبت به بنیادگرایی بازار و دست پنهان آن است. نومارکسیست‌ها می‌کوشند "میل مصرف" و "شدت همبستگی" را جایگزین مفاهیم مارکسیستی لنینیستی کار تولیدی و عمل انقلابی حزبی کنند. از نظر این جماعت عمل انقلابی در پارادایم رادیکالیسم متکی به گزینش مشدد شیوه زیست نهادینه شده است! حال آن که در متن سوسیالیسم ارتدوکس عمل انقلابی ناشی از آگاهی طبقاتی و نقد رادیکال ایدئولوژی و وارونه‌ساز بورژوازی حاکم است. به این مفهوم نقد ما نسبت به ستم ملی نیز از نقد ما به شیوه اجتماعی تولید سرمایه داری نشأت گرفته است. نقدی که از شیوه زیست و فرهنگ و ملیت فراتر می‌رود و البته به نحوه زیست (از جمله لباس و زبان و هنر بومی و ملی) نیز جواب می‌دهد. جناح چپ بورژوازی این حقیقت را که شیوه تولید اجتماعی نماینده تاریخی نیروهای مولد بوده انکار کرده است. کالائی کردن نیروی کار به شیوه تنظیم زیبایی شناختی تضاد کار - سرمایه تلاشی است که نومارکسیسم مرتجع دنبال کرده و منشأ مطالبات اجتماعی و روش تأمین آنها را به "میل افراد" تنزل داده است. در این چارچوب به غایت عاقبت طلبانه مبارزه طبقاتی به نیازهای "تمامیت خواهانه دوست - دشمن" و دو قطبی "ما-آنان" محدود شده است. "ما" عبارت است از انبوه خلق (مولتی تود) یا همان جمعیت خیابانی "فراطبقاتی" و البته خیل عظیم و سیال و "همه با هم" و "ما همه با هم هستیم" و آنان همان چهار درصدی‌هایی هستند که در جیب گشاد و "مافیائی" چند بانکدار و صاحبان سرمایه مالی و خصوصی و کارتل و تراست و زرادخانه محدود شده‌اند. با هوده است که در این خیل گل و گشاد ما "بورژوازی خصوصی" هم جا

زده می شود و تلاش برای سازمان دادن به مبارزات پراکنده کارگران نهی و نفی و مسخره می شود و به عهد عتیق دی ۹۶ و آبان ۹۸ و گاه انقلاب اکتوبر پیوند می خورد! شکل دیگری از این "ما" در لوای مبارزه با "نولیبرالیسم" و تکرار آموزه های دیوید هاروی می کشد بورژوازی را به دو دسته خوش خیم (دولتی) و بدخیم (خصوصی) تقسیم کند. به این ترتیب کافی است با به رسمیت شناختن حق "انبوهه" در انتخاب "سبک زندگی مدرن" (که گاه برای ارباب شنونده Life Style) هم خوانده می شود و ضمن پذیرش کلیت توصیفی طبقه بندی های موجود و رفتارهای ظاهراً غیر سیاسی - مثلاً ورود زنان به استادیوم های فوتبال - طبقه جدید را بر اساس "شیوه زندگی" بسازیم و به بورژوازی شاد و مهار شده و متعارف و منطبق با منطق استثمار پدران "متمدن" هالندی و انگلیس اش سلام کنیم!

از نظر ما "نان" به مفهوم کلی ثروت اجتماعی مولود ارزش ناشی از تلاش نیروی کار است. زمانی که ارزش مبادله و پول از مناسبات اجتماعی به طور ساختاری حذف می شود و تنها ارزش مصرفی کالا باقی می ماند همه خلاقیت ها و تولیدات اجتماعی منطبق با نیازهای جامعه در جایگاه واقعی و انسانی خود قرار می گیرند. در نتیجه همه انسان های فعال که با "کار" خود (کار به عنوان عملی داوطلبانه و خلاقانه در متن برآیند امکان جسمی و توانائی های هر فرد - نه "شغل") بنیادهای رفاه عمومی را شکل می دهند از دستاورد کار خود به اندازه نیازشان استفاده می برند. چتر "آزادی" نیز در حوزه های فردی و اجتماعی دربرگیرنده همه اعضای چنین جامعه ای است. در این چهارچوب هیچ تفاوتی میان به خاک افتادن محسن محمدپور (خیزش بنزین خونین در دی ۹۸) و مهسا امینی (خیزش جاری) و صدها به خون غلتیده دیگر نیست. تفاوت ها نه بر مبنای هویت و جنسیت و اخلاق و نژاد و شخصیت و ملیت بلکه بر پایه نحوه مشارکت در سوخت و ساز یک زندگی بهتر تبیین می شود. ارتباط دو پرچم "نان- کار- آزادی" و "زن- زندگی- آزادی" را باید در چنین تبیینی از هستی شناسی روابط اجتماعی ترسیم کرد. مضاف به این که هیچ کس - و به ویژه زنان و مردان غیر سوسیالیست- نباید فراموش کنند که این ترم های معروف سوسیالیست های ارتدوکس که "معیار آزادی جامعه آزادی زنان است" یا "آزادی زنان معیار سنجش آزادی جامعه است" فقط یک شعار یا جمله قصار و حکیمانه نیست که در ۸ مارچ ها گفته و فراموش شود. این یک اصل اساسی ارتدوکسی سوسیالیسم است که با هدف رهائی کل جامعه، نیمی از آن را که زنان باشند نیز در بر می گیرد. در نتیجه "آزادی زن" فراتر از یک مطالبه در حوزه زیست اجتماعی یا "سبک زندگی" است. امری به مراتب فریتر از تناقض و تقابل فرهنگ و هنر "مدرن- سنتی". هیچ درجه ای از پیشروی پروژه مدرنیته تا کنون و ۳۰۰ سال پس از شکل بندی بورژوازی و "دنیای قشنگ" و مدرن غرب نتوانسته است آزادی مطلوب زنان را در تمام مناسبات اجتماعی رقم بزند و مفتضحانه ترین تحلیل این که معضلات ناشی از آزادی زنان را در محدوده انحلال "گشت ارشاد" و مشابه آب بندی می کند. تحقیر اجتماعی زنان امری است که بورژوازی از مناسبات اجتماعی پیش از خود به میراث برده است و چون در حوزه های مختلف و به ویژه کار و تولید تأمین کننده منافع سرمایه داری است کماکان - گیرم بنا به انکشاف مبارزه طبقاتی در هر جامعه - دنبال می شود. در طول تاریخ این فقط انقلاب اکتوبر بود که برای نخستین بار به آزادی زنان و حقوق برابر آنان با مردان در تمام عرصه های اجتماعی حکم داد.

برای ما مسأله به سادگی این است که شعار "زن- زندگی- آزادی" در ادامه ستراتیژی سوسیالیستی "نان- کار- آزادی/ اداره شورائی" قابل فهم و پیگیری و تحقق است. امری که برای اکثریت جامعه ایران - که متشکل از پنجاه تا ۶۰ میلیون خانوار کارگری است- نیز مصداق تمام عیار دارد. من در شهرهای مختلف کردستان زیسته ام و بر ستم مضاعف طبقاتی و ملی که بر این بخش از کشور می رود به خوبی واقف هستم. علاوه بر اینها تبعیض آشکار مذهبی و هویتی و سرکوب خشن جنبش های ترقی خواه ظرف چهار دهه گذشته، مردم کارگر و زحمتکش کورد را مانند سایر

اقلیت‌های قومی و مذهبی متحمل بیشترین ستم ممکن از سوی بورژوازی حاکم کرده است. با اینهمه جانفشانی مردم اشنویه و مریوان و سقز و سنندج و بوکان و مهاباد را نمی‌توان در راستای مطالبه تغییر "سبک زندگی" تعریف کرد. در زاهدان و اهواز و ماهشهر و نازی آباد تهران – و فردا در سلیمانیه و اربیل که بورژوازی کورد حاکم است- نیز داستان از همین قرار است. مبارزه برای بودن و نبودن. مرگ و زندگی. رفاه و فقر. بیکاری و کار. بی خانمانی و کارتون خوابی و قبر خوابی و اتوبوس خوابی و حاشیه و زاغه نشینی و مسکن مناسب. مدارس خصوصی شهریه صد تا دوصد میلیونی امثال حداد عادل و محمد خاتمی از یک سو و مدارس کپرنشین‌ها. بیمارستان‌های شبیه هتل‌های شش ستاره و درمانگاه‌های عهد بوقی. ویلاهای مجهز به ۴ استخر و بی آبی خانه‌های سی متری. متروئی که مسافر را محاله می‌کند و ماشین‌های پورشه و مازراتی.....

البته و بی تردید مبارزه برای تغییر سبک زندگی و آزادی پوشش و شادی و رقص و موزیک و مدارس مختلط و سینما و کتاب بدون سانسور نیز بخشی از همین مبارزه طبقاتی است. ظرف چهار دهه گذشته و به ویژه از ابتدای دهه ۶۰ و آغاز جنگ مردم ایران در حسرت یک کنسرت موسیقی شاد و زنده ماسیده‌اند. چه از طریق رسانه و چه به شکل حضور مستقیم. اما آنچه دیده‌اند و شنیده‌اند نوحه آهنگران و سید منصور ارضی و حاج محمود کریمی و حاج سعید حدادیان بوده است. حتا تصویر سازهای سنتی نیز از تلویزیون حکومتی به نمایش در نیامده است. علاوه بر چادر و مقنعه سیاه – که رنگ جامعه را به ماتم و افسردگی کشیده و مردم ایران را در صدر ملل افسرده دنیا نشانده – پوشیدن لباس‌های رنگی و شاد بدون مانتو همواره یک تابو بوده است. حتا کنار رفتن روسری در خودروی شخصی با اخطار و جریمه و توقیف پاسخ گرفته است. خیزش جویندگان شادی تغییر در سبک زندگی را نیز به عنوان یک هدف در متن آزادی‌های فردی و اجتماعی و دستیابی به زندگی بهتر دنبال می‌کند....

اگر مجالی بود این بحث را در یکی دو زمینه دیگر – از جمله شکست پروژه‌های ناسیونالیستی و معطوف به "رژیم چنچ" و "انقلاب مخملی" - پی خواهیم گرفت.

بعد از تحریر

رفقائی در مورد "نبرد اوکراین" پرسیده‌اند. همین جا بگویم که به دنبال عقب نشینی هوشمندانه ارتش فدراسیون روسیه از خارکف من مقاله ای مبسوط نوشتم که اعتبار مطالب آن هنوز منقضی نشده و به قوت خود باقی است. قصد داشتم در حد فاصل سه مقاله پیشین در مورد خیزش جاری و نوشته‌ای که در پی می خوانید آن مقاله را منتشر کنم که بنا بر صلاحدید دوستانم منصرف شدم. اما در نخستین فرصت ممکن (پس از انتشار این مطلب) به ارزیابی حوادث بسیار مهم و حیاتی نبرد اوکراین نیز خواهم پرداخت. با این توجیه که طبقه کارگر اگر چه طبقه‌ای جهانی است و وطن ندارد اما به این اعتبار که "پرولتاریا ابتداء باید تکلیف خود را با بورژوازی خودی روشن کند." فی‌الحال روایت نبرد اوکراین را در اولویت بعدی می‌گذاریم.

دوشنبه ۲۵ مهر-میزان- ۱۴۰۱ / ۱۷ اکتوبر